

**فعلان بازار مسکن از رکود کم سابقه در این بازار رو**

**سقوط ساخت‌وساز خبر می‌دهند**

## فروش مصالح ساختمانی قسطی شد

فروش مصالح ساختمانی در ماه‌های اخیر به حدود نصف رسیده است. این موضوعی است که اسماعیل کاظمی قهی، رئیس اتحادیه مصالح ساختمانی، به «شرق» می‌گوید و از افساسی شدن فروش اقلام ساختمانی خبر می‌دهد

صفحه ۴

### سرمقاله

## بدهکاری تاریخی



احمد غلامی

نامیرایی، ندیدن مرگ و به استقبال مرگ شتافتن... . مرگ مفهوم غربی است. در هر دوره به رنگی درمی‌آید و در هبتی تازه ظاهر می‌شود. مادر بزرگ شکرپنیری افتاده بود توی راهرو. بدنش یو گرفته بود. ناچار شدند در را بشکند تا نجاتش بدهند و نجاتش دادند از بوی مرگ. آن روز بود که فهمیدیم مرگ بد نیست، بوی مرگ بد است، عجیب بود. نقل‌های شکرپنیری کنارش افتاده بود. شاید توی پاکت داشت آنها را برای ما می‌آورد تا مثل همیشه صدای‌مان کند و به هرکدام از ما چندتایی نقل بدهد. او می‌خواست با این کار یساد و خاطره‌اش را در ذهن ما حک کند. جنس مرگ مادر بزرگ شکرپنیری حزن‌انگیز بود، اما مرگ ضیاء از جنس دیگری بود. آن‌که قدبلند بود و عینکی قاب‌مشکی بر صورت داشت. با قدم‌هایی پرشتاب از کنار ما می‌گذشت و ما بی‌اختیار به او سلام می‌کردیم و نمی‌دانستیم چرا. ضیاء، هرگز با ما حرف نمی‌زد، فقط می‌دانستیم کتاب می‌خواند و آدم باسوادی است و سودای مبارزه دارد. بدون واهمه از مرگ، همیشه به این برای‌مان سؤال بود که چرا او چنین پرشتاب گام برمی‌دارد. کسی در پی‌اش بود یا او به استقبال کسی می‌رفت. بعد که شنیدیم اعدامش کردند، نمی‌دانستیم اعدام یعنی چه. فقط می‌دانستیم نوعی مرگ است. نوعی به استقبال مرگ رفتن. مرگ ضیاء همه را به سکوت واداشت.

بهت و حیرت و سکوت. شاید زنان همسایه فقط یک جمله در وصف او گفتند: «چوان رعنائی بود». جمله‌ای که در آن حسرت جشنی بود برای دخترک‌انی که به خواستگاری‌اش چشم دوخته بودند. چرا ضیاء زن‌ها را نمی‌دید، زن‌هایی که از جنس زندگی بودند و به همه چیز رنگ زندگی می‌دادند. آیا ضیاء بدون عشق مرد، ناصر که عمری پای فعالیت سیاسی اجتماعی گذاشته بود، مرگ را نمی‌دید. منظورم ناصر تکمیل‌همایون است. همان کسی که چند روز پیش درگذشت. او اصلا به مرگ اعتنائی نداشت، حتی تا آخرین لحظه هم در فکر انتشار کتاب‌هایش بود. طوری از مصدق حرف می‌زد که انگار ساعتی دیگر با او قرار ملاقات دارد. در کنار او مصدق را می‌دیدي، با همان کت و شلوار اتوکشیده و مرتب و کفش‌های براق از واکس که دست‌هایش را در هم گره کرده بود.

روزی که ما برای گفت‌وگو با ناصر تکمیل‌همایون به خانه‌شان رفته بودیم، او از وطن دوستی مصدق می‌گفت، از سلامت اقتصادی‌اش، از شجاعتش. چنان مبهوت دکتر مصدق نبود که بالاخره صدای همسرش را درآورد: «مصدق... مصدق. ول کن تو را به خدا!». ناصر زیرچشمی نگاهی به او کرد و خندید. نگاه‌های ما هم چرخید به سمت زن. زنی پا به سن گذاشته اما شاداب، مملو از شور زندگی. برای‌مان موسیقی گذاشت، قهوه آورد و از خاطراتش با ناصر گفت. او هم مادر ناصر بود، هم همسرش، هم هم‌رزمش. شاید هم می‌گوشید رقیب عشقی‌اش مصدق را کنار بزند؛ اما هر چه بود، مصدق را ناصر از زنکار غبار سیاست و مبارزه زدوده بود و رنگ زندگی به آنها بخشیده بود. ناصر تکمیل‌همایون مرگ را نمی‌دید. در بستر بیماری امید داشت وفاداری‌اش به تاریخ مبارزاتی دوران مصدق را به اثبات برساند و آن را ثبت کند. او زنده بود که روایت کند. ناصر به دشواری روی مبل روبه‌روی ما نشسته بود. من رنگ سرگ را در چهره‌اش می‌دیدم. زنون، بنیان‌گذار فلسفه روانی از پیشگوی مکتب دلفی پرسید برای کسب بهترین زندگی چه باید کرد؟ پیشگو گفت: «رنگ مرگ را بزرگین». هانا آرنت می‌گوید: «شاید این بیان ابهام‌آلود، منطیاش این باشد که به وجهی زندگی کن که گویی مرده‌ای»؛ اما برای ناصر رسم مرگ این‌گونه نبود. او بی‌اعتنا به مرگ بود. با عشق از یادالله سبحانه می‌گفت، از انسان ناری که دیگر تکرار نخواهد شد. ناصر نه به استقبال مرگ رفت، نه برایش پایکوبی کرد و نه در برابرش تسلیم شد. او بی‌اعتنا به مرگ و زندگی بود، مگر لحظاتی که همسرش او را با زندگی آشتی می‌داد. حتی اگر این زندگی یک زندگی شاد روزمره در حد دیدن یک ویدئوی ساده انتقادی از وضعیت سیاسی در فضای مجازی بود. گویا فقط زن، زندگی بود. آیا تاریخ ما به زن یک بدهکاری تاریخی دارد که موعد پرداختش فرارسیده است. انگار زنان به مرگ نمی‌انديشيد يا آن‌قدر زندگي در آنان قوِي است که رانه مرگ را پيس می‌زنند؛ اما مرگ با مردان زاده می‌شود: «افلاطون گفت فقط بدن او در شهر ساکن است و در هم‌پرسه فیدون نیز به‌درستی توضیح داد که زندگی فیلسوف مانند مردن است. مرگ که جدایی بین بدن و روح است برای او دیدار خوشایندی است؛ او به وجهی عاشق مرگ است؛ زیرا بدن با همه تقاضاهایش مرتبا مزاحم اهداف روح می‌شود. به بیان دیگر، فیلسوف حقیقی شرایطی را که تحت آن به انسان زندگی داده شده است، قبول ندارد». این تلخ‌اندیشی درباره مرگ و این اندیشه مردانه از مرگ نزد سوفوکل به گونه‌ای دیگر است: «زاده‌نشدن بهترین تصمیم است، وانگهی آن‌گاه که آدمی زاده شد، خیر ثانی آنکه آدمی به زودی زود رخت رجعتی بپوشد». با همه این بدبینی‌ها درباره زندگی و مرگ، کانت تعبیری را به کار می‌برد که استثنائی بر قاعده مرگ است و آن تعبیر «نشاط بی‌طرفانه» است. هانا آرنت در «درس گفتارهای کانت» درباره مضمون مشترکی بین افلاطون و کانت سخن می‌گوید: «همه لذت‌ها ناخشنودی به بار می‌آورد، یعنی آن زندگی که فقط شامل خشنودی است عملا از همه خشنودی‌ها خالی است؛ زیرا انسان قادر نخواهد بود آن را احساس کند یا از آن لذت ببرد...»

ادامه در صفحه ۵



شنبه ۲۸ آبان ۱۴۰۱ • ۲۴ ربیع‌الثانی ۱۴۴۴ • ۱۹ نوامبر ۲۰۲۲ • سال بیستم • شماره ۴۴۲۴ • ۱۲ صفحه • ۱۰۰۰۰ تومان

**در «شرق» امروز می‌خوانید:** گزارشی از حوادث ۲۴، ۲۵ و ۲۶ آبان در بخش‌هایی از کشور، آیین‌نامه مصرف کیسه‌های پلاستیکی تصویب شد اما آیا اجرا هم می‌شود؟ و **یادداشت‌هایی از محمود فاضلی**، زهرا نژادبهرام



صفحه ۲

**رهبر انقلاب اسلامی در دیدار دست‌اندرکاران برگزاری**

**کنگره شهدای قم:**

### شهید و شهادت

## در بردارنده مجموعه‌ای از ارزش‌های

## دینی، ملی، انسانی و اخلاقی است

بایگه اطلاع‌رسانی دفتر مقام معظم رهبری: بیانات رهبر انقلاب اسلامی در دیدار دست‌اندرکاران برگزاری کنگره شهدای قم که در تاریخ هشتم آبان ۱۴۰۱ برگزار شده بود، صبح (پنجشنبه) در محل برگزاری این همایش در قم منتشر شد.

## ایران در غم شهادت کیان داغدار شد

# ای خدای رنگین‌کمان...

**دوروز پیش کیان پیر فلک همراه با چند شهروند دیگر**

**در ایذه به شهادت رسیدند**

## کیان، کودکی برای فردا

**شهرزاد همتی**، به نام خداوند رنگین‌کمان، این قایق را ساختم برای جشنواره جابربن حیان و می‌خوام الان امتحانش کنم تا ببینم کار می‌کنه یا نه... تصویرها محو می‌شوند، ایسن بار کودک قصه، قایقی در دستش نیست، میان پارچه‌ای سیاه خوابیده و صدای ضجه از اطرافش می‌آید، بیخ‌ها روی تو بچه‌گانه زیبایش، با خون رقصان پایین می‌ریزند... تیر، ریه‌اش را جلوی چشمان مادر و برادر دوساله‌اش سوراخ می‌کند و کیان به سمت خداوند رنگین‌کمان پرواز می‌کند. در لحظه ننگارش این گزارش، حدود دو ساعت از مراسم تدفین کیان پیر فلک، کودک ۶ساله اهل ایذه می‌گذرد. پدر او با هوشیاری پایین در بیمارستان گلستان بستری است. هرچند طبق گفته عموی کیان به «شرق»، روز گذشته به گفته پزشکان شرایط پدر پایدارتر بود، اما او در حال جدال با مرگ و زندگی است. چهارشنبه‌شب با اصابت چند تیر، یک زندگی به آتش و خون کشیده شد و مادر کیان تا ابد لحظه جان‌دادن پسرک خوش‌سیمایش را فراموش نمی‌کند و کل ایران با بیخ‌های روی بیکر کیان آب شدند و به زمین ریختند.

گزارش تیرِ یک را در صفحه‌های ۱۰ و ۱۲ بخوانید

### یادداشت

## ادعای باکو و دیپلماسی تسامح



میرمهرداد میرسنجری\*

ادعاهای گستاخانه الهام‌علی‌اف علیه تمامیت سرزمینی ایران در اجلاس سران کشورهای به‌اصطلاح ترک‌زبان در سمرقند و تکرار ادعای دروغ وجود ۴۰ میلیون تبعه باکو در ایران، از سویی نتیجه مملاتش بی‌حدموزر دستگاه دیپلماسی جمهوری اسلامی ایران با این جمهوری کوچک-۹ میلیون نفری و ضعف دستگاه سیاست‌گذاری و فضای فرهنگی-رسانه‌ای ایران در آموزش رسمی ایران‌گرایی و آگاهی‌رسانی و یادآوری حقوق تاریخی ایران در بادکوبه، گنجه، نخجوان، لنکران و دیگر شهرهای قراراس است و از سویی دیگر نشان‌دهنده سوءاستفاده سران این جمهوری ایران‌سینز از وقایع جاری ایران است. اظهارات‌علی‌اف گرچه واکنش نمایندگان آذری مجلس شورای اسلامی را هم برانگیخته که به علی‌اف پیشنهاد داده‌اند «عهدنامه گلستان را بخوانند تا بفهمد کجا از کجا جدا شده است»؛ ولی نکته‌ای که بسیاری از نمایندگان مجلس و مقام‌های دیپلماتیک ایران از آن غافل هستند، این است که دولت باکو بر پایه روایت دروغین و رسمی خود که در کتاب‌های درسی باکو به کودکان نسل‌های این کشورک آموزش می‌دهد، اساسا جدایی باکو از ایران در قرارداد ۱۸۱۳ میلادی گلستان را قبول ندارد و مدعی است فارس‌ها(؟) با روسیه بتانی کردند و کشوری (موهوم و خیالی) به نام امپراتوری ترک آذربایجان را به دو نیم شمالی و جنوبی تقسیم کردند و اکنون تبریز در اشغال دولت جمهوری اسلامی ایران است و رسالت باکویی‌ها این است که تبریز را از اشغال فارس‌ها(؟) آزاد کنند و پرچم باکو و ترکیه را در آن برافرازند!!دکتر هم‌قراردان این رفتارها با ادعاهای گستاخانه

البن سلیمانف سفیر جمهوری جعلی باکو در بریتانیا که گفته است همان‌گونه که پرچم ما در شوشی برافراشته شد، در شمال غرب ایران هم برافراشته می‌شود و نیز برگزاری اجلاس گروه‌های تجزیه‌طلب پان‌ترک در نزدیکی مرزهای آذربایجان شرقی با افتتاح رسمی از سوی شخص علی‌اف و نیز اسناد افشاشده ویکی‌لیکس در پرداخت حق مزدوری ۲۰۰ دلاری به خائنان وطن‌فروش پان‌ترک از سوی سفارت باکو در تهران، اثبات می‌کند برخلاف ادعاهای پوچ دولت باکو در غیررسمی‌بودن این فعالیت‌ها، همه‌حرکت‌ها و تبلیغات تجزیه‌طلبانه ضدایرانی پان‌ترک‌ها در جمهوری باکو و نیز در آذربایجان راستین ایران و به‌ویژه تبریز و اردبیل و ارومیه، با هماهنگی و حمایت کامل دولت باکو بوده است. بادکوبه تاریخی ایران زمین تا سال ۱۸۱۳ میلادی و انعقاد قرارداد تنگین مانده است.درحالی‌که در سال ۱۹۱۸ میلادی نام (بادکوبه) به همراه ۱۳ شهر و ولایت (به معنی کنونی استان) از مالکیت و حاکمیت دولت قاجاری ایران جدا و به اشغال روسیه درآمد و ۱۵ سال بعد سه ولایت دیگر فراراز هم شامل نخجوان و ایروان و لریک تالشان در قرارداد تنگین ترکمانچای در سال ۱۸۲۸ میلادی از مام میهن، ایران جدا شدند که این رویداد تلخ در افکار عمومی ملت ایران، پس از ۲۰۹ سال، با نام جداسازی و اشغال ۱۷ شهر ایرانی قفقاز همچنان زنده مانده است.درحالی‌که در سال ۱۹۱۸ میلادی یک جمهوری با ربودن نام تاریخی استان ایرانی آذربایجان در باکو از سوی محمدامین رسول‌زاده و با تحریک ترک‌های نژادپرست عثمانی شکل گرفت، مردم نخجوان در تاریخ ۹ اردیبهشت ۱۲۹۸خورشیدی (۳۰ آوریل ۱۹۱۹ میلادی) در دوره پادشاهی احمدشاه قاجار، در برابر کنسولگری ایران در نخجوان اجتماع کردند و با فریاد زنده‌باد شاهنشاه ایران، زنده‌باد دولت ایران، پاینده‌باد ولیعهد جوان‌پخت ایران، تقاضای الحاق به وطن اصلی خود را مطرح کردند. تظاهرات مردم نخجوان چندین روز به درازا کشید. دولت موقت محلی نخجوان، کلبعلی‌خان، رئیس قشون و سلطان‌اف رئیس حکومت، حاج‌حسینعلی قریان‌اف،

رئیس ستاد قشون و... خود را تابع ایران و ایرانی‌نژاد معرفی و هیئت نمایندگی شامل شیخ عبدالجبار بکتاش، مهدیقلی‌خان دیاربکری، حاج‌سیدباقر حیدرزاده و حسین آقا‌نوروززاده را به تبریز اعزام کردند. اهالی نخجوان، رئیسان حکومت محلی، رئیس قشون محلی و... با امضای طوماری بسیار شورانگیز و مهیج خطاب به ایرانیان و با ارسال ۱۲ فقره تلگراف به دولت ایران، شاه، سفرای خارجه، رئیس‌جمهور آمریکا و انجمن صلح ورسای (نشست جهانی صلح پس از جنگ جهانی نخست برای تعیین مرزهای جدید کشورها)، با اعلام اینکه اصلا ایرانی‌نژاد و مسلمان هستند، با اظهار تأثر از اینکه ۹۲ سال است به حکم زور از برادران ایرانی خود دور و از خاک ایران جدا شده‌اند، برای نیل به آرزوهای دیرینه خود، درخواست پیوستن به وطن اصلی خود یعنی ایران را اعلام کردند.۷۰ سال پس از درخواست بازگشت نخجوانی‌ها به ایران در هنگام فروپاشی امپراتوری روسیه تزاری، بار دیگر تکرار شد. در نوامبر و دسامبر ۱۹۸۹ و اوایل ژانویه ۱۹۹۰ میلادی، در آستانه فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، مردم سرزمین‌های اشغال‌شده فرارارس، به‌ویژه نخجوانی‌ها در منطقه شاه تختی و مقابل مرز پلدشت ایران، فریاد ایران‌خواهی سردادند و با شعارهایی مانند «یاددان چیخماز ایرانیمنیز» (ایران ما از خاطره‌ها فراموش نمی‌شود، بسا وجود ممانعت مرزبانی ارتش سرخ شوروی، با گذر از سیم خاردارها، با تن‌دادن به آب‌های سرد ارس، خود را به خاک سرزمین مادری خود ایران رساندند و با اشک شوق بر این خاک مقدس بوسه زدند و خواستار پیوستن سرزمین‌شان به ایران شدند.اما افسوس که پس از فرصت‌سوزی و ناکام‌ماندن درخواست پیوستن مردم نخجوان به ایران در سال ۱۹۱۹ میلادی، دومین فرصت‌سوزی، ۷۰ سال پس از آن در سال‌های ۱۹۹۰ و ۱۹۹۱، آن‌گاه صورت گرفت که نتنها دولت وقت با درخواست‌های پرشور پیوستن سرزمین‌های آن سوی ارس به ایران مخالفت کردند؛ بلکه بسیاری شتاب‌زده، استقلال باکو را آن هم بدون الزام تغییر نام به رسمیت شناختند!! ادامه در صفحه ۵

## یادداشت

## واما بعد



مهرداد احمدی شیخانی

نمی‌دانم مخاطب این یادداشت‌م کیست. می‌دانم که دولت مخاطب این یادداشت نیست؛ چون آنچه از خدادهای دو دهه گذشته می‌توان برداشت کرد، این است که از قبل تصمیم گرفته شده و به آن عمل شده و آنچه مقصود بوده، به دست آمده. پس اینکه حالا به این نتیجه برسد که اشتباه کرده و از راه رفته برگردد و آنچه حاصل کرده کنار بگذارد، انتظار دور از ذهنی است. از طرفی مخاطب یادداشت، مردم هم نیستند؛ چون مدت‌هاست که از این مرحله گذشته‌اند و حداقل از دی‌ماه ۹۶ و سپس از آن انتخابات مجلس ۹۸ و ماجراهای آبان آن سال و آنچه تا عید ۹۹ و سپس انتخابات ۱۴۰۰، دیگر گوشی برای شنیدن آنچه در این یادداشت می‌آید، ندارند. حال که در دو سوی ماجرا نه‌گوشی برای شنیدن و نه حوصله‌ای برای خواندن مانده، احتمالا مخاطب آنچه می‌نویسم، فقط خادم هستم و یک جورهایی ماجرا مثل واکنش‌های آن پیرمردهایی است که تا یک چیزی می‌شود، از موضع حق‌به‌جانب می‌گویند «من که گفتم» و شاید من هم با بالاترقتن سن به همین مرحله «من که گفتم» رسیده باشم. همان «من که گفتم» این‌گونه می‌شود یا آن‌طوری می‌شود افراد حق‌به‌جانب، همان شعر «نگفتمت مرو آنجا که آشنات منم». برای همین گفتن اینکه قبلا هشدار داده شده بود که با مردم چنین نکنید که مردم از آهن و فولاد نیستند و از گوشت و خون و استخوان و پوست هستند و حتی از تحمل را دارند و ... چه فایده دارد؟ آن روز که باید به این هشدارها گوش داده می‌شد، گوش داده نشد.

ادامه در صفحه ۵

## برادر ارجمند

## جناب آقای دکتر مصطفی سالاری

با تأسف و تألم بسیار، درگذشت مادر عزیزتان را تسلیت

می‌گوییم. از خداوند متعال برای شما صبر و شکیبایی بر

این مصیبت و برای آن درگذشته، آرمش و آمرزش

می‌خواهیم.

## داودموسایی، حسین پانا، عیسی منصوروی

## احمد میدری، حجت میرزایی

## شهداد میرزایی و مهدی رحمانیان

## نماینده رهبر انقلاب در جمع علما، ریش سفیدان و نخبگان ایرانشهر

## تجزیه‌طلب خطاب کردن مردم سیستان و بلوچستان کاری بسیار غلط و اشتباه است

حجت‌الاسلام حاج‌علی‌اکبری در جمع علما، معتمدان، ریش‌سفیدان و نخبگان ایرانشهر گفت: محبت، غیرت، رهیختگی و ولایت‌مداری در بین آحاد مردم ایرانشهر موج می‌زند. به گزارش ایبلا، نماینده رهبر معظم انقلاب اسلامی در این جمع گفت:تجزیه‌طلب خطاب‌کردن مردم سیستان و بلوچستان کاری بسیار غلط و اشتباه است، زیرا مردم باغیرت این استان یای میهن و وطن خودشان ایستاده‌اند. وی افزود: آن چیزی که مردم سیستان و بلوچستان از آن ناراحت هستند، خطاب‌کردنشان به‌عنوان تجزیه‌طلب است که این مسئله را در چند روز اخیر

همواره بر زبان آورده‌اند و باید گفت این مردم باغیرت پای وطن و میهن خود ایستاده‌اند و چنین وصله‌ای به شما و مردم شما نمی‌چسبد. وی ادامه داد: البته بعضی قصد نداشتند این نسبت (تجزیه‌طلب) را به مردم سیستان و بلوچستان بدهند و خواسته بودند بعضی افراد شرور که از بیرون آمده‌اند را معرفی کنند. نماینده رهبر معظم انقلاب اسلامی و رئیس شورای سیاست‌گذاری ائمه جمعه گفت: فهرست درخواست‌ها هم امشب ارائه شد که همه را نوشتیم از منظر دانشگاهی، معتمدان، فرهنگیان، مسئولان و مدیران که گفتند همه را نوشتیم